فصلنامه مطالعات حقوق
Journal of Legal Studies
شماره بیست و چهارم. تابستان ۱۳۹۷، صص۵۵-۳۷ Vol 2. No 24. 2018, p 37-55
شماره شاپا (۲۵۳۸-۶۳۹۵) ISSN: (2538-6395)

بررسی نواقص و خلأهای قانونی عقد وکالت در دفاتر اسناد رسمی

ایمان حیدری
کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد آشتیان، ایران
imheydari@yahoo.com

چکیده
در قانون مدنی کشورمان در خصوص عقد وکالت و بالاخص تفویض وکالت، چندان سخن به میان نیامده است و از سوی دیگر، تعداد و شمارگان اسناد تنظیمی در این خصوص در دفاتر اسناد رسمی نسبت به سایر بی شمار از انواع اسنادی که می‌توان نام برد، ازکثرت بیشتری برخوردار است و در مواقعی که عملاً مشکلاتی پدید می‌آید به ناچار بایستی به قانون مدنی مراجعه نمود و از قواعد قانون مدنی در عقد وکالت بهره جست که در بسیاری از موارد مشاهده می‌کنیم که قانون مدنی، ساکت است و حکم مشخصی ندارد و دفاتر اسناد رسمی در خصوص تنظیم اسناد وکالت و تفویض وکالت یا عزل و استعفای تفویض‌های تنظیمی، گاهی دچار تردیدهایی می‌شوند، بنابراین ابتدائا نواقص عقد وکالت و خلأهای قانونی را در قانون مدنی عنوان کرده، سپس به بررسی اجمالی ماده۶۷۳ قانون مدنی که تنها ماده در خصوص توکیل می باشد، خواهیم پرداخت. و در آخر به آسیب شناسی مقررات وکالت (نواقص وخلاء های قانونی آن) پرداخته شود و همچنین دربارهٔ رویه ی عملی دفاتر اسناد رسمی در خصوص مورد، مطالبی کوتاه نیز بیان می‌شود.

واژه‌های کلیدی: نواقص عقد وکالت، تفویض وکالت، ماده۶۷۳ قانون مدنی، دفاتر اسناد رسمی.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-07]

مقدمه:

وکالت به عنوان یک نهاد بسیار قدیمی است که در تاریخ بسیاری از نظام های حقوقی جهان از این تأسیس مهم یاد شده است. وکالت دادن به دیگران معلول امور زیادی است که از جمله آنها می‌توان نداشتن تخصص در امور خاص، عدم وقت و فراغت کافی در انجام بعضی از امور، رعایت شأن و شخصیت به جهت مقابله مستقیم با دیگران و. . . را نام برد ولی مهمترین علت وکیل گرفتن، نداشتن مهارت کافی در موضوع وکالت است.

از دیدگاه فقه اسلامی نیز وکالت از جایگاه و اهمیت ویژه ای برخوردار است به طوری که فقها در مواردی ترک آن را مکروه دانسته اند، بنابراین فقها با بیان احکام بسیاری پیرامون وکالت به عنوان یکی از اقسام عقود مورد قبول شارع مقدس، بر اهمیت و جواز آن صحه گذاشته که این امر منجر به وضع مقررات مختلفی پیرامون وکالت در سیستم حقوقی کشور شده است. به موجب اصل ۳۵ ق. ا. ج. ا. ا. ، به عنوان مهمترین قانون در طبقه بندی قوانین از حیث سلسله مراتب در کشور: «در همه دادگاه ها طرفین دعوی حق دارند برای خود وکیل انتخاب نمایند و اگر توانایی انتخاب وکیل نداشته باشند باید برای آنها امکانات تعیین وکیل فراهم گردد.» پیش بینی این اصل ناشی از جایگاه مهم وکالت در فقه و شرع و اهمیت ویژه امر وکالت و وکیل در کنار افراد غیرمتخصص جهت احقاق و دفاع از حقوق آنان به منظور تحقق عدالت اجتماعی است. نظر بر اینکه موضوع اصلی بحث، حول محور عقد وکالت و تفویض آن و خلأهای قانونی آن و ماده ۶۷۳ ق. م. است و برای جلوگیری از اطاله ی کلام، تعریف عقد وکالت یا شرایط و احکام کلی آن، مطرح نمی‌شود و فقط سعی شده که به بحث اصلی بپردازیم ویا راه حل‌هایی ارائه نماییم و در هر قسمت از بیان خلأهای قانون مدنی، پیشنهادهای مربوطه را نیز در ادامه همان مطلب آورده‌ایم. و در قسمت بعدی هم، بحث تفویض وکالت و عزل ویا استعفای آن، تبیین و بررسی شده است.

نواقص و خلأهای عقد وکالت در قانون مدنی:

طبق ماده ۶۵۶ ق.م وکالت به معنای نیابت یا جانشین است. یعنی یکی ا ز طرفین قرارداد (موکل)، طرف دیگر (وکیل) را برای انجام امری نایب خود می‌نماید (کاتوزیان: ۱۳۸۵:۴۲۵). بدین ترتیب، اولین قاعده‌ای که به وجود می آید این است که کلیه تعهداتی که و یکل، اعم از تعهدات مثبت و منفی، بر عهده می‌گیرد، برای موکل است، مگر آنچه که وکیل خارج از حدود اختیارات خود در قرار داد انجام داده باشد که این گونه اقدامات غیر نافذ بوده و می تواند توسط موکل تنفیذ شده یا رد شود. (ر.ک: ماده ۶۷۴ ق.م). نکته ای که درخور توجه است و قانون مدنی به آن اشاره ای ندارد، آن است که قرارداد وکالت باید کتبی باشد. لذا منطوق ماده ۶۵۸ ق.م که می‌گوید؛ «. . . . وکالت به هرلفظ یا فعلی که دلالت بر آن کند واقع می‌شود» نارس و ناقص است. چنانچه در پاسخ این مطلب گفته شود که قانون مدنی قواعد کلی حاکم بر روابط افراد را بیان می‌کند، در جواب می‌توان گفت که این نظر درست است ولی

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-07]

قواعد کلی بایستی با فرم و رویه متعارف جامعه منطبق باشد. علی القاعده مقامات اجرایی کشور، در غالب موارد، خصوصا در نقل و انتقال ها و مراجعه به ادارات تقاضا دارند که وکالتنامه کتبی و رسمی به آنان ارائه شود. در نتیجه و در عمل، وکالت به هر لفظ که نوعی از آن وکالت شفاهی است، در ادارات و دفاتر اسناد رسمی و محاکم منشأ اثر حقوقی نیست.

طبق ماده ۶۶۰ ق.م. وکالت ممکن است به طور مطلق و برای تمام امور موکل باشد و یا مقید و برای امر یا امور خاصی؛ گرچه در ماده ۶۶۱ ق. م. سعی گردیده به نحوی توضیح داده شود که منظور از وکالت مطلق چیست؟ (اداره کردن اموال موکل) ولی به هر صورت عبارت«وکالت مطلق» و «برای تمام امور موکل»، در قانون مدنی قابل انتقاد است. زیرا کارایی و جنبه اجرایی ندارد. مضاف بر آن که شخص نمی‌تواند در برخی امور به دیگری وکالت دهد؛ مانند ولایت بر صغیر، وصایت بر ثلث یا رجوع در طلاق رجعی، لعان زوجه یا نفی ولد، شهادت و سوگند در دادگاه و از این قبیل امور (کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی (عقود معین ۴)، همان منبع، ص ۱۶۰). آنچه از ماده ۶۶۰ق. م. و توضیحات ماده ۶۶۱ همان استنباط می گردد، این است که وکالت مطلق یعنی نیابت در اداره اموال و امور مالی موکل؛ که واژه «اداره» خود، حالت ابهام داشنه و محل بحث و ایراد است. به عنوان مثال، شخصی که در خارج از کشور اقامت دارد می‌تواند با تنظیم وکالتنامه ای به فرد مورد اعتماد خود وکالت مطلق دهد که در ایران اداره اموال و یا دارایی های وی مانند اداره کردن یک شرکت تجاری یا ساختمانی را بر عهده بگیرد. حال این سوال مطرح می‌شود که آیا خرید و فروش، اجاره و رهن شامل اداره اموال می گردد یا خیر؟

در راستای این نظریه، بایستی به خاطر داشته باشیم که ماده ۶۶۵ ق.م. می گوید؛ وکالت در بیع وکالت در اخذ ثمن نیست مگر این که قرینه قطعی دلالت بر آن کند و بدین ترتیب این گونه امور را باید وکالت مقید نامید و از قلمرو وکالت مطلق خارج است و ابهام موجود در مواد ۶۶۰ و ۶۶۱ ق.م. کماکان باقی می ماند که منظور از وکالت مطلق و اداره اموال چیست؟ شاید اصلح باشد که اساسا عنوان وکالت مطلق از قانون مدنی حذف گردد. نقص دیگری که در قانون مدنی به چشم می‌خورد راجع است به جایز بودن عقد وکالت. البته همگان بر این نظر توافق دارند که وکالت عقدی است جایز ولی به صراحت در قانون مدنی ذکر نشده است. بر اساس مفاد ماده ۲۱۹ق. م. کلیه عقود و قراردادها لازم می‌باشند (اصل لزوم) مگر این که قانون، عقدی را جایزاعلام نماید؛ مانند ماده ۶۱۱ ق.م. که می گوید: ودیعه، عقدی ا ست جایز. در عقد وکالت فقط ماده ۶۷۹ ق.م. را داریم که می گوید موکل می تواند هر وقت بخواهد وکیل را عزل کند مگر اینکه وکالت وکیل و عدم عزل، در ضمن عقد لازم شرط شده باشد؛ که ما را بدین توافق می‌رساند که وکالت، عقدی است جایز؛ ولیکن شاید اصلح باشد که ماده ای درا ین خصوص به عقد وکالت اضافه شود. مانند عقد بیع که می گوید هر بیع لازم است مگراین که یکی از خیارات در آن ثابت باشد. ضرورت ذکر چنین ماده قانونی ما را به بحث دیگری سوق خواهد داد که آیا عدم عزل و یکل را ضمن خود عقد وکالت می توان شرط کرد یا خیر؟ و این شرط لاز مالوفا و لازم الرعایه ا ست یا خیر؟

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-07]

خلأ و نواقص کنونی در قانون مدنی را قانون آیین دادرسی مدنی در ماده ۴۳ تا اندازه ای جبران کرده و می‌گوید وکالت ممکن است به موجب سند رسمی باشد. . . و به دنبال این نقص قانون مدنی، به شکل دیگری برمی‌خوریم و آن مسأله ایجاب و قبول و یا عزل وکیل توسط موکل و یا استعفای وکیل می‌باشد که به هر صورت، هر یک از این مور باید صراحتاً و کتباً به طرف دیگر ابلاغ شود.

قانون مدنی در ماده ۶۵۷ می‌گوید؛ تحقق وکالت منوط به قبول وکیل است. . . . ظاهراً این ماده ناقص است و وافی به مقصود نیست. ظاهراً این ماده حکایت از آن دارد که موکل ایجاب می‌کند. سؤال این است که آیا قبولی یا عدم قبولی وکیل بایستی مجدداً به موکل ابلاغ شود تا او تکلیف خود را بداند یا خیر؟

بنابر رویه قضایی معمول، هر واقعه حقوقی بایستی به شخص ذینفعا بلاغ گردد تا بتواند منشأ اثر حقوقی باشد. نقص دیگری که در قانون مدنی به چشم می‌خورد، مربوط است به ماده ۶۷۹ که می‌گوید؛ موکل می‌تواند هر وقت بخواهد وکیل را عزل کند. . . . ولی ماده مرقوم بیان نمی‌کند که موکل به چه نحوی می تواند وکیل را عزل نماید.

مجددا ماده ۳۷ ق.آ.د.م به کمک آمده، نقص و خلأ موجود را پرکرده و می‌گوید؛ اگر موکل به وکیل معزول اطلاع دهد، اظهار شفاهی عزل وکیل باید در صورتجلسه قید و به امضای موکل برسد. از موارد مذکور در فوق، نتایج زیر حاصل می‌شود؛ عزل شفاهی وکیل توسط موکل، منشأاثر حقوقی نیست و قانون مدنی بایداین نقیصه را برطرف نماید (نوین، پرویز، حقوق مدنی ۷، عقود معین ۲، چاپ اول ۱۳۷۸، انتشارات کتابخانه گنج دانش). ایجاب و قبول، عزل و کیل توسط موکل و استعفای وکیل بایدکتباً به طرف مقابل ابلاغ گردد.

گرچه ماده ۳۷ مربوط به قانون آیین دادرسی مدنی و دعاوی در دادگستری است ولی به خاطر کمبودهای قانون مدنی باید از مواد ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۳ ق.آ.د.م وحدت ملاک گرفت و آن را به انواع و اقسام وکالت نامه ها تسری داد. در خصوص مسؤولیت وکیل در قانون مدنی باید گفت که هر گاه از تقصیر وکیل، خسارتی به موکل متوجه شود که عرفاً وکیل مسبب آن محسوب می‌گردد، مسؤول خواهد بود (ر .ک: ماده ۶۶۶ ق.م) (کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی (عقود معین ۲)، همان منبع، ص ۱۴۲).

لزوم یا جواز عقد وکالت (بررسی ماده ٦٧٩ ق. م)

ماده ۶۷۹ ق.م اینگونه مقرر می‌دارد: «موکل می تواند هروقت بخواهد وکیل را عزل کند مگر اینکه وکالت وکیل با عدم عزل در ضمن عقد لازمی شرط شده باشد».

نقص دیگری که در قانون مدنی به چشم می‌خورد راجع است به جایز بودن عقد وکالت. البته همگان براین نظر توافق دارند که وکالت عقدی است جایز ولی این امر به صراحت در قانون مدنی ذکر نشده است.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-07]

براساس مفاد ماده ۲۱۹ قانون مدنی، کلیه عقود وقراردادها لازم می‌باشند (اصل لزوم) مگر اینکه قانون عقدی را جایز اعلام نماید مانند ماده ۶۱۱ قانون مدنی که می‌گوید: «ودیعه عقدی است جایز». در عقد وکالت فقط ماده ۶۷۹ق. م را داریم که می گوید موکل می تواند هر وقت بخواهد وکیل را عزل کند مگر اینکه وکالت وکیل یا عدم عزل، در ضمن عقد لازم شرط شده باشد مارا بدین توافق می‌رساند که وکالت عقدی است جایز. ولی شاید اصلح باشد که برای رفع هرگونه ابهام ماده قانونی دراین خصوص به عقد وکالت اضافه شود، مانند عقد بیع که می‌گوید هر بیع لازم است مگر اینکه یکی از خیارات در آن ثابت باشد.

نقص دیگری که در ماده ۶۷۹ ق. م به نظر می‌رسد این است که می گوید موکل می تواند هر وقت بخواهد وکیل را عزل کند ولی ماده مرقوم بیان نمی‌کند که موکل به چه نحوی می تواند وکیل را عزل نماید. البته در ماده ۳۷ قانون آئین دادرسی مدنی که می‌گوید: اگر موکل به وکیل معزول اطلاع دهد. . . . اظهار شفاهی عزل وکیل باید در صورتجلسه قید و به امضای موکل برسد، نقایص زیر حاصل می‌گردد (مشروح مذاکرات بررسی نهایی قانون اساسی، سال ۱۳۶۴، ص ۸۴۵ – ۸۴۳).

۱ـ عزل شفاهی وکیل توسط موکل منشاء اثر حقوقی نیست وقانون مدنی باید این نقیصه را بر طرف نماید.

۲ـ ایجاب وقبول، عزل وکیل توسط موکل واستعفای وکیل باید کتباً به طرف مقابل ابلاغ گردد.

۳ـ گرچه ماده ۳۷ مربوط به قانون آیین دادرسی مدنی ودعاوی در دادگستری است، ولی به خاطر کمبودهای موجود در قانون مدنی باید از مواد ۳۷- ۳۸- ۳۹-۴۳ قانون آیین دادرسی مدنی وحدت ملاک گرفت وآن را به انواع واقسام وکالتنامه ها تسری داد.

مسئولیت وکیل (بررسی ماده٦٦٦ ق. م)

ماده ۶۶۶ ق.م بیان می‌دارد که: «هرگاه از تقصیر وکیل خسارتی به موکل متوجه شود که عرفاً وکیل مسبب آن محسوب می گردد مسئول خواهد بود».

در این ماده منظور از واژه مسبب- یا سبب روشن نیست و به کارگیری آن درماده مرقوم مشکل زا می‌گردد. چرا؟ زیرا ظاهرماده این طور نشان می دهد یا این طور استدلال می‌گردد که در امری ممکن است وکیل مقصر باشد ولی مسبب نباشد، لذا مسئولیتی در قبال موکل ندارد و مسئولیت وی هنگامی مطرح است که هم تقصیر کرده باشد و هم مسبب آن محسوب گردد (کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی (عقود معین ۲)، همان منبع، ص ۲۰۷).

وقتی کسی مقصرقلمداد گردد، لازم نیست اضافه برآن مسبب نیز شناخته شود. ماده ۹۵۳ قانون مدنی می‌گوید «تقصیر اعم است از تعدی یا تفریط» بدین جهت کسی که مرتکب تعدی یا تفریط شده مسئول است لازم نیست که مسبب هم شناخته شود.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-07]

بحث تقصیر وسبب مربوط است به قاعده اتلاف درماده ۳۲۸ قانون مدنی و قاعده تسبیب درماده ۳۳۱ بدین اعتبار که هرکس مال غیر را تلف کند مسئول و ضامن است عنصر تقصیر در آن مدخلیتی ندارد و هر کس سبب تلف مال غیر شود هنگامی مسئول است که مقصر شناخته شود چون ممکن است شخص سبب تلف شناخته شود بدون آنکه مقصر باشد یا مرتکب تقصیر شده باشد.

اعتبار وکالت وکیل مع الواسطه:

بعضی ها معتقدند در صورتی که وکیل، حق توکیل داشته و وکیل هم تعیین نموده باشد، با فوت وکیل اول، وکالت وکیل معا لواسطه به قوت خود باقی است. به نظر می رسد چنین اظهارنظر قاطعی خالی از ایراد نباشد؛

اولاً: در این مورد، نظر مخالف نیز وجود دارد مبنی بر آنکه با فوتی احجر وکیل اول، سمت وکیل دوم نیز از میان می رود. زیرا قبول کرده ایم که وکیل دوم مع الواسطه است.

ثانیاً: پاسخ این مشکل منوط به آن است که ما وکیل دوم را در مقابل موکل ویا وکیل اول، وکیل بدانیم. به هر صورت، جای یک ماده قانونی در این زمینه در قانون مدنی خالی است تا بدین ابهام پاسخ مقتضی بدهد. از سوی دیگر، باید فرق بین توکیل وکالت و تفویض وکالت را بدانیم (کاتوزیان، ناصر، قواعد عمومی قراردادها، ج ۲، همان منبع، ص ۵۷ – ۵۵). و در صورت بروز اختلاف در موارد فوق الذکر، مورد حادث را حمل بر توکیل بدانیم یا تفویض و اینکه در عمل، اسناد تنظیمی در دفاتر اسناد رسمی، غالبا، در زمره ی کدام موارد است که بعداً عنوان خواهد شد.

ماده۶۸۲ق. م. می گوید؛ «محجوریت موکل موجب بطان وکالت می‌شود؛ مگر در اموری که حجر، مانع از توکیل در آنها نمی باشد. و همچنین است محجوریت وکیل؛ مگر در اموری که حجر مانع از اقدام در آن نباشد» ملاحظه می‌شود که ماده ۶۸۲ق.م. بحث را به نحو اطلاق و به طورکلی مطرح می‌نماید. یعنی صحبت از محجوریت وکیل یا موکل است. به نظر می‌رسد که دامنه بحث در این ماده بایستی محدودتر شده و فقط شامل سفیه یا غیررشید گردد. صغیر غیرممیز، مجنون و صغیرممیز، نه می‌توانند به کسی وکالت دهند و نه می‌توانند وکیل، واقع شوند. دامنه اختیارات صغیر ممیز نیز بسیار محدود است و منحصر به تملکات بلاعوض می گردد. زیرا از عموم مواد ۲۱۲و ۲۱۳و۱۲۱۲ق. م. مستفاد می‌شود که اعمال صغیر ممیز، غیر از استثنای فوق، باطل است؛آنچه باقی می ماند اقدامات حقوقی سفیه یا غیررشید است که در زمینه امور مالی، غیرنافذ و درباب مسایل غیرمالی، صحیح و معتبر است. و لذا در بسیاری از امور می‌تواند گاه موکل باشد و گاه وکیل؛ بنابراین و به طور مثال، خواهری که سفیه است و حکم حجر وی صادر شده است، می تواند در مسایل غیرمالی خود به برادرش وکالت دهد و برعکس؛ خواهری که محجور نیست، می‌تواند حتی در مسایل مالی خود به برادرش که سفیه است، وکالت دهد (برادر وکیل است و سفیه.) آنجا که اقدامات مالی سفیه، با تنفیذ قیم و دادگاه، صحیح و معتبر می شود، چه ایرادی بر اقدامات وکیلی وارد

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-07]

است که سفیه است ولی تنفیذ مالک (خواهر) را به همراه دارد؟ تنفیذ مالک مال، به هرحال که از تنفیذ قیم، معتبرتر است. ما می‌دانیم و بدیهی است، آنچه راکه موکل (نیابتا) به وکیل اختیارش را می‌دهد، در حقیقت، از خود، سلب صلاحیت نمی‌نماید؛ در این جهت ماده ۶۶۲ ق. م. می‌گوید؛ وکالت باید در امری داده شودکه خود موکل بتواند آن را به جا آورد.

به علاوه، سلب صلاحیت از موکل نیز مغایر مفاد ماده ۹۵۹ق.م. است که می‌گوید «هیچکس نمی تواند به طورکلی حق تمتع ویا حق اجرای تمام یا قسمتی از حقوق مدنی را از خود سلب کند» (بهرامی احمدی، حمید، کلیات عقود و قراردادها، انتشارات میزان، سال ۱۳۸۱ ه.ش، ص ۳۶).

ولی در عین حال باید دانست که قواعد مندرج در مواد ۶۶۲ و۹۵۹ ق.م، قواعد مطلقی نیستند و آنجا که با قاعده لاضرر در تعارض باشند، کمرنگ شده و گاه اعتبار خود را از دست می‌دهند (قاسم زاده، سید مرتضی، همان منبع، ص ۳۹).

بعضا اتفاق میافتد که انجام مورد وکالت از طرف خود موکل ویا عملی که منافی با وکالت وکیل باشد، اگر از طرف موکل صورت پذیرد، به ضرر وکیل تمام می‌شود؛ به عنوان مثال، وکیل از موکل خود طلبکار بوده و قرار است به وکالت اتومبیل موکل را فروخته، طلب خود را وصول نماید؛ بدیهی است هر عملی که منافی وکالت وکیل باشد، جایز نیست؛ در خصوص این استدلال، قانون اساسی می‌گوید «هیچکس نمی‌تواند اعمال حق خویش را وسیله اضرار به غیریا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد».

بدین ترتیب نتیجه‌گیری می‌کنیم که ماده ۶۸۳ ق.م. با اضافه کردن یک جمله به شرح زیر می‌توانست به مقصود نزدیکتر باشد؛ هر گاه متعلَّق وکالت از بین برودیا موکل عملی را که مورد وکالت است، خود، انجام دهد یا به طورکلی عملی که منافی با وکالت وکیل باشد، به جا آورد، مثل اینکه مالی راکه برای فروش آن وکالت داده بود، خود بفروشد (مشروط بر اینکه اینگونه اقدامات بر ضرر وکیل نباشد،) وکالت منفسخ می شود (کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی (عقود معین ۲)، همان منبع، ص ۱۱۲). ضمناً واژه منفسخ در ماده ۳۸۶ واژه مناسبی نیست.

انفساخ یعنی عقد یا قرارداد، خود به خود و بدون اراده هریک از طرفین عقد، منحل می‌گردد؛ مانند تلف مبیع قبل از قبض (ماده ۳۸۷ ق.م). و انفساخ عقود جایز، به علت فوت یا حجریا سفه هر یک از طرفین (ماده ۹۵۴ ق.م.). به نظر می رسد بهتر باشد به جای واژه انفساخ، در ماده مذکور، واژه فسخ ضمنی به کار گرفته شود. زیرا فسخ عبارت است از حق برهم زدن عقدی که صحیحا واقع شده است اعم از آنکه آن عقد لازم باشدیا جایز .و ماده۴۴۹ق. م. نیز می‌گوید که فسخ به هر لفظ یا فعلی که دلالت بر آن نماید، حاصل می‌شود (امامی، سیدحسن، همان منبع، ص ۲۲۳).

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-07]

وکالت بلاعزل

قانون مدنی به پیروی از نظرمشهور فقیهان امامیه دادن وکالت بلاعزل را مجاز شمرده و صورت های آن را نیز معین ساخته است. در فقه امامیه پاره ای از نویسندگان از جمله محقق حلی صاحب شرایع و شهید اول در اسقاط حق عزل موکل تردید کرده اند.

مبنای تردید آنجاست که وکالت مبتنی بر اذن و اعطای نیابت است یعنی وکیل از طرف موکل و برای او تصمیم می گیرد و هیچگاه نمی‌تواند برخلاف خواسته منوب عنه عمل کند پس جایزبودن مقتضای وکالت و لازمه طبیعت آن است، از سوی دیگر شرط کردن وکالت در عقد لازم، مانند رهن، طبیعت وکالت را دگرگون نمی‌سازد وآن را به عقد لازم تبدیل نمی‌کند وگرنه به موت یکی از طرفین منحل نمی‌شود. اثر شروطی که ضمن عقد لازم می‌شود این است که اگر وفای به آنها نشود، مشروط له بتواند عقد اصلی را فسخ کند (خیار تخلف شرط). در فرضی هم که وکالت ضمن عقد لازم شرط می‌شود اگر موکل وکیل را عزل کند اراده او مؤثراست و نیابت وکیل از بین می رود ولی چون از شرط ضمن عقد تخلف شده است طرف او می‌تواند عقد اصلی را نیز برهم زند. در واقع شرط وکالت در عقد لازم بدون اینکه حق عزل موکل را از بین ببرد او را متعهد می‌سازد که ازاین حق استفاده نکند. پس اگربا اعمال حق خویش پیمان شکنی کند، طرف دیگر عقد لازم نیز مجاز می‌شود تا آن را برهم زند.

فلسفه وکالت بلاعزل

اشخاص درپاره ای از موارد به گونه ای که امروز نیزرایج است به دنبال ایجاد یک رابطه پایدار (وکالت غیرقابل فسخ) و حتی گاهی غیرقابل انفساخ هستند بدین منظور روی به وکالت بلاعزل می‌آورند و از آن استقبال می کنند به ظاهر وکالت بلاعزل وکالتی است که موکل حق عزل وکیل را ندارد و همچنین وکالت بدون استعفا وکالتی است که وکیل فاقد حق استعفا است اما اصطلاح نخست در میان مردم وعرف دفاتر اسناد رسمی هنگامی به کار می رود که موکل علاوه برنداشتن حق عزل، انجام مورد وکالت را نیز از دست می‌دهد واقعیت این است که باید قصد طرفین و تراضی آنها را جستجو کرد و باید توافق آنها را مورد بررسی قرار داد. ماده ۶۷۹ ق. م مقرر می‌دارد «موکل می‌تواند که هر وقت بخواهد وکیل را عزل کند مگراینکه وکالت وکیل یا عدم عزل در عقد لازمی شرط شده باشد» با اینکه ظاهراین ماده و عنوان وکالت بلاعزل که درمیان مردم رایج است به اسقاط وازبین رفتن حق عزل موکل انصراف دارد اما نباید به ظاهر آن اعتماد کرد چون مفاد این ماده اختصاص به موکل ندارد و درباره استعفای وکیل نیز اجراء می‌شود ازماده ۶۷۹ قانون مدنی چنین مستفاد می‌شود که وکالت با شرط شدن درضمن عقد لازم غیرقابل فسخ می‌شود هرگاه عقد جایز در ضمن عقد لازمی شرط شود عقد جایز غیرقابل فسخ می‌شود (امیری، قائم مقامی، عبدالحمید، همان منبع، ص ۱۵۹). این گفته به زعم نویسندگان در جایی است که عقد جایز به صورت شرط نتیجه درضمن عقد لازم شرط شود (کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی (عقود معین ۲)، همان

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-07]

منبع، ش ۲؛ امامی، سیدحسن، حقوق مدنی، ج ۴، همان منبع، ص ۱۵۷). به نظرمی رسد مبنای این عقیده مشهور مفاد ماده ۶۷۹ ق. م واستفاده از ملاک آن در سایر عقود جایزاست دراین ماده موکل می تواند هر وقت بخواهد وکیل را عزل کند مگراینکه وکالت وکیل ویا عدم عزل در ضمن عقد لازمی شرط شده باشد.

برای ارزیابی این عقیده وپاسخ به این پرسش که آیا عقود جایزکه اکثرآنها اذنی هستند با شرط شدن در ضمن عقدلازم غیرقابل فسخ می گردند؟ چنانچه گفته شد قانونگذار درعقد وکالت پذیرفته است که هرگاه این عقد به صورت شرط نتیجه درضمن عقد لازمی شرط شود، غیرقابل فسخ می‌شود (ماده ۶۷۹ ق.م) این حکم ازفتوای مشهوردرفقه امامیه گرفته شده است (شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۱، ص ۲۹۹؛ محقق کرکی، جامع المقاصد، ج ۵، ص ۸۵).

عقود اذنی با قرارگرفتن در ضمن عقد لازم به هیچ وجه ماهیت خودرا ازدست نمی دهند وتبدیل به عقد لازم نخواهند شد. باید پرسید مگر با شرط شدن عقد اذنی درضمن عقدلازم وابستگی اذن به اراده طرفین از میان می رود تا گفته شود عقد اذنی غیرقابل فسخ می‌شود؟ اگراین چنین است چرا عقد اذنی که درضمن عقد لازم شرط شده یا فوت یا حجر یکی ازطرفین منحل می‌شود؟ آیا دلیل انحلال جزازبین رفتن اذن است؟ به نظرمی رسد غیرقابل فسخ شدن عقد وکالت در این ماده به معنای لازم شدن عقد وکالت نیست بلکه به معنی التزام به عهدی است که درضمن عقد لازمی طرفین به آن متعهد شده اند ولزوم وفای به عهد و قاعده «المؤمنون عند شروطهم» واصل حاکمیت اراده و ماده ۱۰ ق.م. ایجاب می کند که طرفین باید به عهد خود پایبند باشند ولی نمی توان ازماده ۶۷۹ ق. م. لزوم عقد وکالت را برداشت کرد.

وکالت در توکیل

ماده ۶۷۲ ق. م .وکیل در امری نمی‌تواند برای آن امر به دیگری وکالت دهد مگر اینکه صریحاً یا به دلالت قرائن وکیل در توکیل باشد. فلذا اگر وکیل به اذن یا اجازه موکل حق انتخاب وکیل داشته باشد می‌تواند برای امر وکالت، به دیگری وکالت دهد، والا از حدود وکالت خود تجاوز کرده و طبق مفاد ماده ۶۷۳ ق.م . مسؤول است.

در مورد این پرسش که وکیل توکیلی (وکیل دوم) وکیل موکل می باشد یا وکیل خود وکیل (اول)، نحوه پاسخ، آثار متفاوتی را در پی خواهد داشت که در ادامه به آن اشاره خواهیم کرد؛

در یک فرض، وکیل توکیلی که انتخاب می‌شود، وکیل موکل اصلی است. بنابراین، به فوت وکیل اول، وکالت وکیل دوم، از بین نمی رود. در اینباره سؤال شده است که آیا با فوت وکیل، وکالت وکیل معالواسطه نیز منتفی می شود؟ در پاسخ، کمیسیون ۴۴ چنین اظهارنظر کرده است: در صورتی که وکیل حق توکیل /۲/ مشورتی آیین دادرسی مدنی اداره حقوقی در جلسه۱۸ داشته و وکیل تعیین کرده

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-07]

است، با فوت وکیل اول، وکالت وکیل معالواسطه به قوت خود باقی خواهد بود (جعفری لنگرودی، ۶۱۶:۱۳۷۵).

در فرض دیگر، وکیل دوم، وکیل و نماینده وکیل اول است. بدین ترتیب، با فوت وکیل اول، وکالت دوم هم باطل می شود (امام خمینی، **۳۱۹:۱۳۶۴**). اگرچه این دسته بندی و نتیجه آن منطقی و قابل دفاع است. اما دیدیم که قانون مدنی در ماده ۶۷۸ ، به طور مطلق و بدون هرگونه قیدی، موت یا جنون وکیل یا موکل را موجب مرتفع شدن وکالت می دانست.

بنابراین، به رغم موجه بودن نتیجه حاصل از فروض یادشده، اظهارنظر قاطع در این زمینه ها، مشکل است و باید بپذیریم که قانون مدنی ما در خصوص اثر فوت و جنون در وکالتنامه های با حق توکیل به غیر، ابهامات و نقایصی دارد و جا دارد قانون مزبور اصلاح و برای فروض مختلف وکالت در توکیل و آثار فوت و جنون هر یک از طرفین عقد و حتی عزل و استعفای آنان، احکام مقتضی پیش بینی شود.

عدم عزل وکیل:

ماده ۶۷۹ ق.م. حکایت از آن داردکه موکل می تواند هر وقت بخواهد وکیل را عزل کند مگرآن که وکالت وکیل یا عدم عزل وکیل در ضمن عقد لازمی شرط شده باشد. درباره این ماده بحث حقوقی بسیار داریم اما به منظور احتراز از اطاله کلام، به ذکر چند نکته در نهایت اختصارمی پردازیم. در ماده۶۷۹ق.م. که می‌گوید؛ . . . مگر اینکه وکالت وکیل یا عدم عزل وکیل ضمن عقد لازمی شرط شده باشد؛یعنی در قرارداد وکالت بنویسد؛ ضمن عقد خارج لازم، عدم عزل وکیل شرط گردید.

الف- به نظر میرسد امروزه، در قراردادهایی که تنظیم می شود، دیگر ضرورتی نداشته باشدکه ذکرکنیم، ضمن عقد خارج لازم شرط گردید، تا این تصور ایجاد گردد که تعهدات مندرج درآن قرارداد الزام آور است. زیرا:

اولاً:در غالب موارد، عقد خارج لازمی وجود ندارد و اگر از مسؤول امور قراردادها که قرارداد را تنظیم می کند، بپرسید کدام عقد خارج لازم؟ قطعاجوابی برای شما ندارد.

ثانیاً: تدوین ماده۱۰ق.م، کلیه قراردادها، پس از ایجاب و قبول اگر مخالفتی با قوانین موضوعه کشور نداشته باشند، الزام آور هستند مگر آنکه خود قانون، عقد را جایز اعلام نماید.

ثالثاً: عبارت «ضمن عقد خارج لازم شرط گردید» مربوط به زمانی می‌شود که از باب قواعد فقهی می‌خواستند تعهدات مندرج دریک قرارداد عادی راکه داخل در عقود معینی نبوده است، الزام آور نمایند و لذا می نوشتند؛ «ضمن عقد خارج لازم شرط گردید» ویا اگر می‌توانستند، آن قرارداد عادی را به صورت عقد صلح تنظیم می‌کردند ولی همانطورکه بیان گردید، با تدوین ماده۱۰ق.م، . ذکر این جملات به هیچ وجه ضرورتی ندارد؛ ولی کن فعلابه خاطر به هم نریختن و نگسستن تمام عقود وکالتی و جلوگیری از

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-07]

سوءاستفاده افراد و استحکام حقوقی وکالت نامه ها، درعمل، ناچار به نوشتن این جمله، در وکالت نامه ها هستیم (کاتوزیان، ناصر، همان منبع، ص ۱۷۳).

ب- اما سؤال این است که درباره ماده ۶۷۹ق.م، آیا عدم عزل وکیل را باید حتما ضمن عقد لازمی شرط کرد؛ حتی اگر واقعاعقد خارج لازمی وجود نداشته باشد؛ یا می توان ضمن خود عقد وکالت که عقدی است جایز، عدم عزل وکیل را شرط نمود.

این بحث از این جهت قابل طرح است که شاید روزی بدین کشمکش حقوقی و اختلاف نظر در دادگاه ها و دفاتر اسناد رسمی پایان داده شود و از باب وحدت رویه به یک توافق همگانی برسیم. آیا ما می توانیم با درج شرط فسخ در عقد لازمی نظیر بیع، به آن عقد لازم، آثار عقد جایز را ببخشیم؟ یعنی بگوییم دارنده حق فسخ در مدت فسخ هر زمان که مایل باشد می‌توان عقد مذکور را منحل نماید؟ اگر پاسخ مثبت است پس عکس قاعده مذکور نیز باید صادق باشد. یعنی با درج شرطی در عقد جایز باید بتوانیم به آن عقد جایز، آثار عقد لازم را ببخشیم؛ زیرا یک قاعده حقوقی نمی تواند از یک طرف درست باشد و از طرف دیگر نادرست؛ اگر عقد نکاح یا اجاره نسبت به یک طرف قرارداد صحیح و درست است، نسبت به طرف دیگر نیز باید درست و معتبر باشد. اگر کلیه استدلال های بالا مورد قبول است لذا ما حق خواهیم داشت که در خود عقد وکالت و با درج شرط عدم عزل وکیل و استناد ان به ماده ۱۰ق.م. ا زعزل وکیل جلوگیری نماییم. (و به عقد جایز آثار عقد لازم را ببخشیم)یعنی در قرارداد وکالت بنویسیم؛ با استناد به ماده ۱۰ قانون مدنی، موکل حق ندارد طی مدت دو سال از تاریخ انعقاد این قرارداد ویا تا پایان امر وکالت، وکیل را عزل نماید (ماده ۶۶۸ ق.م).

بدیهی است که این شرط–یعنی عدم عزل وکیل–لازمالوفا و لازم الرعایه است و پذیرفته ایم که تعهدات مستند به ماده۱۰ق. م، . نافذ و الزام آور است. مستفاد از ماده۶۶۶ق. م. ؛ میدانیم که وکیل در حکم امین است و فقط در صورت تعدی و تفریط در اختیارات، مسؤول است. بنابراین چنانچه وکیل متصف به صفت امانت باشد و مسؤول شناخته نشود، باید؛

اولا: در حدود اذنی که موکل به او داده است، امور مورد وکالت را انجام دهد.

ثانیا: غبطه و صلاح موکل را در محدوده ای که قانون ترسیم کرده است، رعایت نماید (السنهوری، عبدالرزاق احمد، عقد وکالت، همان منبع، ص ۱۹).

بر این اساس، مهمترین تعهدات یا وظایف وکیل عبارتند از:

ـ انجام مورد وکالت در حدود اذن موکل

ـ رعایت غبطه و مصلحت موکل

ـ تقدیم حساب دوران وکالت و استرداد اموال و اسناد موکل

ـ حفظ اسرار موکل

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-07]

وکیل، حق توکیل به دیگری ندارد؛ مگر اینکه موکل صراحتا این حق را به وی داده باشد. برای پرهیز از اطاله کلام، از توضیح ۴ مورد ابتدایی، خودداری کرده و به موضوع پنجم که در خصوص توکیل وکالت است، می پردازیم.

وکیل حق توکیل به دیگری ندارد؛ مگر اینکه موکل صراحتا این حق را به وکیل داده باشد. پس می‌توان دریافت که برای تحقق عقد وکالت، دادن اذن و نیابت لازم است از جانب اذن دهنده (موکل) که شخص مقابل (گیرنده اذن) را وکیل خود برای انجام امری می نماید.

و در ماده ۶۶۳ق.م. آمده است که؛ وکیل نمی‌تواند عملی راکه از حدود وکالت او خارج است، انجام دهد. پس وکیل فقط می‌تواند اعمالی را انجام دهدکه موکل صراحتا به او اذن داده باشد و این تفسیر باید تفسیر مضیق باشد و شامل موارد دیگر نشود و همچنین می‌توان این حکم رادر ماده۶۶۴ ق.م. دیدکه می‌گوید؛ وکیل در محاکمه، وکیل در قبض حق نیست. مگر اینکه قرائن دلالت بر آن نماید؛ و همچنین وکیل در اخذ حق، وکیل در مرافعه نخواهد بود. و همچنین ماده ۶۶۵ ق.م. بیان می‌دارد؛ وکالت در بیع، وکالت در قبض ثمن نیست. پس هر امری که وکیل می خواهد انجام دهد باید اذن در آن داشته باشد، و می‌توان نتیجه گرفت که برای داشتن حق توکیل به غیر و اعطای نیابت از جانب وکیل اول به شخص دیگری، به اصطلاح، وکیل دوم، باید وکیل اول این حق و اختیار را داشته باشد و برای آن، اذن از جانب موکل اولی داشته باشد. پس اگر وکیل، وکالت در توکیل به غیر نداشته باشد و انجام آن امر را به وکیل دیگری تفویض نماید، چه بایدکرد؟ در جواب این سؤال، همانطورکه آمد، ماده۶۷۳ ق.م. به این شکل تدوین شده که هریک از وکیل و شخص ثالث در مقابل موکل نسبت به خساراتی که سبب محسوب می‌شوند، مسؤول خواهد بود ولی این قضیه به صورت یک جمله کلی تمام جوانب را دربر نمی‌گیرد و حالت‌های ذیل متصور می‌شود؛ وکیلی که از حدود اذن تجاوز نموده، مسؤول خساراتی است که از این طریق به موکل وارد می‌شود و وکالت وکیل دوم نیز در واقع وکالت شبه فضولی است و موکل اولیه می‌تواند وکالت دوم را تنفیذ و وکیل دوم را در وکالت ابقا نماید ویا آن را رد کند. حال، چنانچه موکل عقد وکالت دوم را تنفیذ نکند، چه می‌شود؟ به نظر می رسدکلیه اقدامات وکیل دوم در خصوص اموال دیگران در حکم فضول بوده و مسؤول جبران خسارات وارده می باشد.

حال؛ در خصوص رابطه وکیل دوم با وکیل اول، موضوع فرق دارد و اختلاف در علم و جهل وکیل دوم، حالت‌های مختلف را پدید می آورد؛ اگر وکیل دوم عالم به نداشتن حق توکیل وکیل اول باشد، در این حالت، اقدام بر ضرر خود نموده است. لذا نمی‌تواند از وکیل اول که اذن در توکیل نداشته، مطالبه خسارات و ضرر و زیان نماید. بنابراین هرکدام از این دو وکیل، مسؤول خسارات مربوط به اقدامات خود هستند که مفاد ماده ۶۷۳ ق.م. می‌باشد. اما اگر وکیل دوم، جاهل به این امر باشد و خساراتی بر موکل وارد آید، در این صورت، موکل اصلی می تواند به هریک از وکیل اول یا دوم مراجعه و مطالبه خسارت نماید. زیرا هر دو وکیل در برابر موکل، متضامنا، مسؤول هستند و مبنای مسؤولیت وکیل اول، تقصیر و تجاوز از

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-07]

اذن موکل است و مسؤولیت وکیل دوم بر مبنای اقدام و عمل فضولی است ولی در این حالت، وکیل دوم می‌تواند به وکیل اول مراجعه و مطالبه جبران خسارت نماید؛ چون در این حالت، مسبب (وکیل اول) اقوی از مباشر (وکیل دوم) است. البته اگر وکیل دوم نیز خارج از اذن وکیل اول، اقداماتی را انجام داده باشد و سبب ورود خسارت شود، خود، شخصا، مسؤول جبران خسارات آن خواهد بود و اگر اختلاف در علم یا جهل وکیل دوم شود، اصل، عدم علم او می‌باشد وکسی که مدعی علم او باشد، باید آن را ثابت نماید.

حال، با اینکه قانون گذار موارد و حالتهای فوق را ذکر نکرده و ما از قواعد عمومی قراردادها و موارد دیگر قانون مدنی استنباط می‌نماییم که در قسمت بعد کاملا توضیح داده خواهد شد ولی در خود ماده ۶۷۳ ق.م. آمده که؛ هریک از وکیل و شخص ثالث؛ قابل توجه اینکه مبادرت شخص ثالث را آورده و این، بسیار دقیق به کار رفته است. چون قانون گذار برای وکیل دوم، از آنجایی که وکیل اول این اذن را نداشته است، شخص دوم را به عنوان وکیل نمی‌شناسد و عبارت «شخص ثالث» را به وی اطلاق می‌کند و از استعمال کلمه‌ی وکیل دوم یا وکیل آخر وغیره خودداری می‌کند. چون امکان دارد وکیل دوم هم وکیل سوم اختیارکند و به همین ترتیب ادامه پیدا کند و تمامی این اشخاص، اقداماتی علیه موکل اولیه انجام دهند، برای همین تمام این افراد، عنوان «شخص ثالث» پیداکرده است و رسمیت وکیل را ندارد و این ریشه حقوقی دارد و قانونگذار دقت نموده که منشأ عقد وکالت، دادن اذن است از جانب موکل؛ و این موکل، در خصوص تفویض وکالت، اذنی نداده است. پس این وکالت دوم منشأ صحیحی ندارد؛ پس نمی‌تواند اثر حقوقی صحیح ایجاد کند بلکه به نظر می رسد حتی باطل هم باشد یا با مسامحه گفته شود که غیرنافذ است و حالت فضولی به خود گرفته است چون ممکن است با رضایت و تنفیذ موکل اولیه، بعداً صحیح گردد.

سؤال مهمی که پیش می‌آید این است که اگر وکیلی حق توکیل داشته باشد و مورد وکالت را به دیگری واگذارکند، رابطه دو وکیل با هم و موکل اصلی (و اولی) تابع چه قواعدی است؟ برای پاسخ به این پرسش، اشکال مختلف توکیل را بررسی می‌کنیم؛

ـ موکل به وکیل اول وکالت می‌دهد که برای وی وکیل بگیرد: در این صورت، چنانچه وکیل اول عقد وکالت دوم را منعقد نمود، دیگر سمتی ندارد. بنابراین به نظر می رسدکه فوت و جنون و سفه او تأثیری در وکالت دوم نداشته باشد؛ همچنین نمی تواند وکیل دوم را عزل نماید. زیرا سمتی ندارد.

ـ موکل به منظور توسعه اختیارات وکیل به وی حق توکیل می‌دهد: در این صورت، وکیل دوم، نماینده وکیل اول محسوب شده و فوت و جنون و سفه وکیل اول، وکالت دوم را مرتفع می‌کند؛ همانطورکه فوت و جنون و سفه موکل اصلی، عقد وکالت اول و دوم را منحل می کند.

همچنین وکیل اول می تواند به جای وکیل دوم، موردوکالت را انجام داده و وی را عزل نموده ویا شخصی دیگر را به جای او انتخاب کند (البته اگر موکل حق توکیل داده باشد) و نیز استعفای وکیل اول، موجب مرتفع شدن وکالت دوم می شود.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-07]

حال، سؤال دیگری که پیش می‌آید این است که چنانچه موکل به طور مطلق حق توکیل دهد و مشخص ننماید که وکیل دوم به عنوان توسعه اختیارات وکیل اول است ویا نماینده مستقیم خود؛ در این صورت، وضعیت وکیل دوم چگونه است؟

نظر به این که در انتخاب وکیل معمولاشخصیت وکارآمدی و توانایی وکیل مد نظر موکل است و به علت اعتمادی که به او می‌کند با حق توکیل، اختیارات وی را توسعه می دهد. بنابراین می‌توان گفت که ظاهر امر چنین است که وکیل توکیلی، نماینده وکیل اول است و خود وکیل اول می‌تواند به جای وکیل دوم موردوکالت را انجام دهد. البته می‌توان گفتکه نوع مسؤولیت وکیل اول در ارتباط با موکل اولیه که چنانچه وکیل، از قرارداد تخلفی کرده باشد، مسؤولیت قراردادی است ولی چنانچه تخلف از ناحیه وکیل دوم یا سوم و به بعد صورت گرفته باشد که وکالت نامه توسط موکل اولیه به آنها مستقیما داده نشده و توسط وکیل به آنها تفویض شده باشد، مسؤولیت قهری است ولی قانونگذار تفکیکی بین حالات فوق نیاورده و مسؤولیت را تنها در صورت برقراری رابطه سببیت، قابل استناد می داند.

رویه ی عملی دفاتر اسناد رسمی

پس از بیان خلأهای قانونی عقد وکالت در قانون مدنی می توان از دیدگاه رویه ی عملی برای تنظیم سند (امامی، سید حسن، حقوق مدنی، ج ۲، همان منبع، ص ۲۴۱) وکالت در دفاتر اسناد رسمی چنین عنوان نمود؛ به علت وجود استعلامات بسیار و وقت گیر برای تنظیم اسناد در حوزه املاک یا نیاز به تعویض پلاک در اسناد خودرو و زمان بربودن هرکدام از آنها؛ یا حتی مشکلات عدیده در طرز جواب دهی به پاسخ استعلام های دفاتر اسناد رسمی؛ یا فرار از بدهی های دولتی، غالبا مردم در معاملات خود به جای تنظیم سند قطعی، از وکالتنامه استفاده می نمایند (کاتوزیان، ناصر، درسهایی ازعقود معین، ج ۲، ص ۷۵).

برای همین، سند وکالت، یکی از پرتیراژترین اسناد تنظیمی در دفاتر اسناد رسمی، به شمار می رود و چنانچه وکالتنامه تنظیمی برای بار دوم تنظیم شود، عبارت تفویض وکالت را به خود می گیرد که مفوض با حضور در دفتر اسناد رسمی، کلیه اختیارات حاصله از وکالتنامه شماره فلان راکه موکل اولیه به وی اعطا نموده با حق توکیلی که داشته، کلا و بدون کم وکاست، به وکیل جدید یا اصطلاحا خریدار جدید، تفویض می‌کند؛ به طوری که هیچ گونه حق و حقوقی برای خود باقی نمی‌گذارد. در این حالت، شکی نیست که به علت قبض واقباض مورد وکالت و پرداخت مبلغ مورد معامله این وکالتنامه یا تفویض وکالت، جای عقد بیع می نشیند و یا می‌توان گفت در این صورت، نهادی تشکیل می‌شود که شبیه نهاد حقوقی انتقال قرارداد است که می‌توان به ماده ۴۹۸ق.م. در عقد اجاره یا ماده ۱۷ قانون بیمه و ماده ۱۲ قانون کار اشاره نمود.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-07]

البته بایستی به نهاد حقوقی واقع شده دقت گردد تا اینکه تفکیک قائل شویم بین اینکه آیا تفویض است یا توکیل؟ چراکه رابطه بین وکالت با تفویض از لحاظ علم منطق، عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی هر تفویضی، یک نوع توکیل است ولی لزوماهر توکیلی نمی تواند تفویض باشد.

از سوی دیگر، در ماده ۶۷۲ق. م. آمده است که؛ وکیل در امری نمی تواند آن امر را به دیگری وکالت دهد مگر اینکه صریحا یا به دلالت قرائن، وکیل در توکیل باشد. پس می توان نتیجه گرفت که اذن موکل است که میتواند باعث اعطای وکالت به دیگری یا تنظیم سند تفویض وکالت گردد و لا غیر (کانون سردفتران و دفتریاران، مدارک و مستندات تنظیم اسناد رسمی، کانون سردفتران و دفتریاران، تهران، ۱۳۸۰).

بنابراین، در صورت بروز اختلاف، تشخیص این مسأله که بین طرفین تفویض وکالت رخ داده یا توکیل، مسأله ای است که می‌توان با توجه به قصد و رضای طرفین و شرایط بین طرفین به عنوان اماره های قضایی به آنها پرداخته شود. البته اینکه روابط بین موکل اولیه و وکلای اول و دوم از نوع رابطه طولی یا عرضی بوده و وکیل اول از رابطه حقوقی حذف شده است یاخیر و چه آثاری از لحاظ حقوقی برای هریک از طرفین می تواند داشته باشد، محل تأمل استکه در جای دیگری، جداگانه، قابل بحث است. حال، مسأله ای که در دفاتر اسناد رسمی با آن برخورد می کنیم و در قانون مدنی اشاره ای به آن نشده، عکس حالت های عنوان شده است. یعنی موکل اولیه، وکالتی به شخص «الف» داده است و شخص «الف» نیز آن وکالت را (با داشتن اذن در توکیل و فرض بر جهت تمامی شرایط) به شخص «ب» تفویض کرده است ویا حتی چند تفویض دیگر هم بعد از آن، تنظیم شده است. حال، نفر اخیر می خواهد از انجام موردوکالت که در آن اذن دارد، استعفا دهد یا فوت کرده است یامحجور می شود (مادهٔ ۲۹ قانون رسیدگی به تخلفات راهنمایی و رانندگی). در این حالت، با استعفای وکیل یا انفساخ وکالتنامه، چه کسی باید وکالت را انجام دهد و در عمل، همانطورکه در بالا ذکر گردید، وکالت و تفویض وکالت در معاملات واقع شده و به جای آن نقش بازی می کند؛ مثلا شخصی خانه ای را به عقد وکالت به شخص «الف» به مبلغی می فروشد و شخص «الف» به شخص «ب» به مبلغی دیگر فروخته و سپس تفویض وکالت تنظیم می نماید؛ حال، شخص«ب» از انجام موردوکالت استعفا می‌دهد یا می خواهد بازهمان ملک را بفروشد به شخص «الف»؛ در اینجا چه اقدامی باید انجام داد؟ در جواب این مسأله کاملا به اختصار باید دو نظر را مطرح کرد:

۱- عده‌ای می‌گویند چون به جای انجام معامله، تفویض وکالت تنظیم گردیده است؛ پس اگر شخص «ب» از وکالت استعفا دهد، باز شخص «الف» وکیل تلقی شده و می‌تواند سند قطعی یا وکالتی مجدد را تنظیم نماید.

۲- مجدداً حضور و اذن موکل اولیه لازم است. به نظر می رسد که نظر دوم بسیار منطقی تر بوده و در عمل، قویتر هم می باشد و با مبانی حقوقی، کاملاسازگار است. به نظر این عده از سردفتران و حقوق دانان، وکیل دوم با توجه به توضیحات انتقال قرارداد، تمام تعهدات و مندرجات و تمامی شرایط مورد وکالت

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-07]

اولیه به وی تفویض شده است. پس به این دلیل که وکیل دوم، وکیل موکل اولیه است و برای وی انجام وکالت می نماید یا در مثال فوق، خانه را برای او منتقل می نماید وفروشنده اصلی، موکل اولیه است و عقد برای او و به نام او است و با تنظیم تفویض، انتقال قراردادو انتقال تمامی اختیارات، از وکیل اول به وکیل دوم، رخ داده است و وقتی این انتقال رخ می‌دهد و وکیل اول در تفویض وکالت هیچ گونه حق و اختیار و سمتی در انجام موردوکالت برای خود باقی نمی‌گذارد، پس اگر هیچ سمتی در عقد فوق ندارد، چطور امکان دارد که شخصی که سمت خودرا تفویض کرده و از دست داده، دوباره و مجدداًدارای سمت و اختیار گردد؛ مگر جز این نیست که مبنای داشتن اختیار در عقد وکالت، دادن اذن است از طرف موکل به وکیل؛ و مگر امکان دارد که با استعفا یا عزل یا هر علت دیگر، باز وکیل اول دارای حق گردد. یعنی منشأ عقد وکالت، دادن اذن است از طرف موکل. پس در حالت عکس؛ استعفای وکیل یا ابطال وکالتنامه نمی تواند منشأ برای ایجاد اثر حقوقی وکالت تلقی گردد و در مواردی که وکالتی از جانب وکیل «ب» به وکیل «الف» می‌خواهد منتقل گردد، بهتر است به جای اینکه وکالت دوم را با استعفای وکیل دوم، منفسخ نمایند، به نام همان وکیل اول، دوباره تفویض وکالت تنظیم گردد تا مجددا تمامی اختیارات به وکیل اول تفویض گردد و او واجد تمامی اختیارات شود. چون مبنای واجد اختیار شدن، اعطای نیابت و در اینجا تفویض است؛ نه ابطال وکالتنامه (کاتوزیان، ناصر، قواعد عمومی قراردادها، ج ۱، همان منبع، ش۳۲۱ و ش۸۳).

حجر وکیل یا موکل

از آنجا که قانون مدنی در ماده ۶۸۲ ، محجوریت موکل یا وکیل و بطلان وکالت آنان را مطرح نموده، مناسب است پیرامون این ماده نیز مختصراً بحث شود. این ماده مقرر می‌کند «محجوریت موکل موجب بطلان وکالت می‌شود مگر در اموری که حجرمانع از توکیل در آنها نمی‌باشد و همچنین است محجوریت وکیل مگر در اموری که حجر مانع از اقدام در آن نباشد. میدانیم که ماده ۱۲۰۷ ق .م. صغار، اشخاص غیررشید و مجانین را محجور و از تصرف در اموال و حقوق مالی خود، ممنوع می‌داند. حال باید دید منظور از محجور در ماده ۶۸۲ ق.م تنها می‌تواند شامل اشخاص غیررشید، یعنی سفیه باشد (نایبی، همان).

در مورد سفه گفته اند؛ عدم رشد یا صفت شخص بالغ (کبیر) که تصرفات او در اموال و حقوق خویش جنبه عقلایی نداشته باشد (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۷: ۳۵۸). نکته ای که ذکر آن در اینجا مناسب می‌باشد، آن است که برابر ماده ۱۲۱۴ ق.م. معاملات وتصرفات غیررشید در اموال خود نافذ نیست مگر با اجازه ولی یا قیم او؛ معذلک تملکات بلاعوض از هر قبیل که باشد بدون اجازه هم نافذ است. نمونه این تملکات می‌تواند قبول هبه و صلح بلاعوض و حیازت مباحات باشد (در پایان ماده ۱۲۱۲ ق.م. به آنها اشاره شده است). بدین ترتیب می توان گفت اگر موضوع وکالت، تملکات بلاعوض یا

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-07]

امور غیرمالی باشد و شخص سفیه برای آنها به دیگری وکالت دهد، قرارداد وکیل یا موکل سفیه، صحیح و معتبر است. به علاوه، عارض شدن سفاهت در اثنای وکالت موجب بطلان آن نخواهد شد. ولی آنگونه که برخی هم نوشته اند؛ نسبت به امور دیگر که سفیه نمی تواند در آن تصرف بنماید مانند معاملات و عقود (غیر از قبول صلح و هبه بلاعوض) ایجاباً و قبولاً سفه در اثنای وکالت موجب انفساخ عقد مزبور خواهد بود .(امامی، ۱۳۶۶:۲۴۱). به بیان دیگر، عارض شدن سفه در امور مالی بعد از بستن عقد وکالت (به جز مواردی که استثنا شده) طبق ماده ۶۸۲ ق .م. موجب بطلان عقد وکالت می گردد.

نتیجه گیری

قانون مدنی با توجه به عدم تغییر آن و با توجه به تصویب قوانین یا حتی بخشنامه های مؤخر و تغییر رویکرد مردم به تنظیم انواع اسناد و بروز حالت های بی شمار در روابط حقوقی اشخاص، امروزه از قالب عقد وکالت بسیار استفاده می شود و نظر بر خلأهای قانونی مطرح شده، نیازمند به بازبینی یا افزودن مواد جدیدی به قانون مدنی کشور هستیم. از سوی دیگر در خصوص تفویض وکالت و شرایط و احکام آن، خصوصادر ارتباط با عزل و استعفای وکیل و اینکه در عمل، به چه صورتی باید به قراردادهای اشخاص نگریسته و تنظیم گردند؛ نه در قانون مدنی و نه در قوانین ومقررات ثبتی و نه در رویه ی جاری دفاتر اسناد رسمی و نه در آرای وحدت رویه کانون سردفتران و دفتریاران، تکلیفی برای دفاتر اسناد رسمی، وجود ندارد؛ در حالی که با وضع قوانین جدیدیا با اصلاح و تدوین آیین نامه ها یا صدور بخشنامه‌های به روزتر، می‌توان بعضی از بلا تکلیفی‌های عملی را در دفاتر اسناد رسمی جوابگو بود. در پایان، به نظر می رسد که در صورت بودن تفویض‌های مکرر و زایل شد نیکی از آن وکالت نامه‌های تنظیمی، حمل بر صحت است که اذن مجدد را از موکل اولیه بگیریم تا دچار شک و تردید یا مسؤولیت‌های بی شمار ناشی از آن نباشیم.

چراکه در بقای موکل اولیه در رابطه حقوقی، در هر حالتی، هیچ تردیدی وجود ندارد؛ البته در سیستم تنظیم سند در دفاتر اسناد رسمی با ثبت آنی طراحی سامانه جدید به شکلی است که موکل اولیه را عنوان می‌کند و وکیل آخرکه اکنون سمت موکل را دارا است و مشخصات وکیل جدید را می خواهد و با اطلاعات افراد قبلی که تفویض وکالت های دوم الی آخر را تنظیم نموده اند و اینکه آیا مشمول موارد زوال وکالت، شده اند یا خیر، اطلاعاتی را نمی خواهد و این را هم می توان عملا بر تأیید نتایج بالا افزود.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-07]

فهرست منابع و مآخذ

۱- انصاری، مسعود و طاهری، محمدعلی، دانشنامه حقوق خصوصی، ج ۳.

۲- امیری قائم مقامی، عبدالحمید، (۱۳۸۷)، حقوق تعهدات، ج۲، انتشارات دادگستر.

۳- امامی، سید حسن، (۱۳۹۰)، حقوق مدنی، ج ۱ و۲، انتشارات اسلامیه، چاپ سی و یکم.

۴- بهرامی احمدی، حمید، (۱۳۸۱)، کلیات عقود و قراردادها، انتشارات میزان.

۵-جعفرلنگرودی، محمدجعفر(۱۳۸۷)، تأثیراراده درحقوق مدنی، ج۴، انتشارات کتابخانه گنج دانش، چاپ دوم.

۶- حائری شاه باغ، سیدعلی، شرح قانون مدنی، ج ۲.

۷- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷)، لغت نامه دهخدا.

۸- ذهنی تهرانی، محمدجواد، (۱۳۶۶)، مباحث الفقهیه فی شرح اللمعه، ج ۱۵، انتشارات وجدانی.

۹- السنهوری، عبدالرزاق احمد، (۱۳۷۶)، عقد وکالت، نشر حقوقدان، چاپ اول.

۱۰- شهزادی موبد، رستم، (۱۳۶۵)، قوانین مدنی زرتشتیان در عهد ساسانیان، انتشارات انجمن زرتشتیان تهران، چاپ اول.

۱۱- شهیدی، مهدی، تشکیل قراردادها وتعهدات، انتشارات مجد، چاپ هشتم، سال ۱۳۹۰ ه. ش، ، ش ۵۴،

۱۲- صفایی، سیدحسین، (۱۳۸۹)، انتشارات سمت، اشخاص و محجورین.

۱۳- صفایی، سیدحسین، (۱۳۸۹)، قواعد عمومی قراردادها، انتشارات میزان، چاپ دهم.

۱۴- عدل، مصطفی، (۱۳۷۳) حقوق مدنی، انتشارات بحرالعلوم، چاپ اول.

۱۵- عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی، ج ۲، انتشارات دانشگاه تهران.

۱۶- قاسم زاده، سید مرتضی، (۱۳۸۹)، اصول قراردادها و تعهدات، ج۴، انتشارات دادگستر، چاپ اول.

۱۷- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۲)، حقوق مدنی (عقود معین ۲ و ۴)، تهران، شرکت سهامی انتشار با همکاری بهمن برنا، چاپ چهارم

۱۸- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۹)، قانون مدنی در نظم حقوق کنونی، تهران، نشر میزان، چاپ یازدهم.

۱۹- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۷۸)، حقوق مدنی (عقود اذنی ـ وثیقه‌های دینی)، ج ۴، تهران شرکت سهامی انتشار با همکاری بهمن برنا، چاپ سوم.

۲۰- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۶۶)، قواعد عمومی قراردادها، ج۲، چاپ اول، انتشارات بهنشهر، چاپ اول.

۲۱- کاشانی، سیدمحمود، جزوه درسی دانشگاه شهید بهشتی، سال تحصیلی ۷۰-۶۹.

۲۲- لطفی، اسدالله، (۱۳۹۰)، آیات الاحکام، انتشارات خرسندی، چاپ اول.

۲۳- مدنی، سید جلال الدین، (۱۳۸۶)، آئین دادرسی کیفری، ج ۲، انتشارات پایدار، چاپ دوم.

۲۴- مصطفوی، سید مصطفی، مقاله ضمانت اجرای شرط ترک فعل، فصل نامه حقوقی، پژوهش دانشگاه امام صادق، ش ۲۴.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-07]

۲۵- ماهنامه «کانون، » کانون سردفتران و دفتریاران، ش. ، ۱۰۰دی ماه. ۱۳۸۸
۲۶- مدارک و مستندات تنظیم اسناد رسمی، چاپ کانون سردفتران و دفتریاران، . ۱۳۸۰
۲۷- نوین، پرویز، «نواقص عقد وکالت» به نقل از؛ **www.vekalat.org**

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-07]

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-07]